

و تمام آغایان و شاهزادگان و امرا و نویینان زبان و دست
استبشار و استظهار بنهیت و فشار بر کشادند و کفالت محافظت
او بمهد اعلیٰ خان زاده قرار یافت و امیرزاده محمد سلطان
که از آن طرف آب کو روانه شده بود جماعت لکزیان البرز را
ناخته و غذایم گرفته درین محل بمعسکر ظفر قرین پیوست و چون
اردوی کیهان پوی از طنطه کورگه کوچ در حرکت آمد فرمان
واجب الاذعان نفاذ یافت و حضرات عالیجات سرای
ملک خانم و دیگر خواندین عظام و حرمهای شاهزادگان
و فرزندان ارجمند امیرزاده الخ بیگ و امیرزاده ابراهیم
سلطان و امیرزاده محمد جهانگیر و امیرزاده ایچل و امیرزاده
بایسنغر و امیرزاده سیورغتمش و دیگر ذراری سپهرو کامگاری
بازگشتند و آدینه برادر پنجشنبه قهلقچی بملازمت ایشان
مامور گشت و چون به تبریز رسیدند بر حسب فرموده بقیه
فصل تابستان در آنجا توقف نمودند و اول پایز بسطانیه
فرمودند و بسعادت و اقبال پشت ابهت و جلال بمسند اقامت
و استراحت باز دادند و چون حوالی منکول از اشراق
ماهچه رایت فتح آیت منور گشت مکارم اخلاق پادشاهانه
بر طبق مضمون و ما کنا معذیین حتی نبعث رسولا
بتجدید ایلیچی پیش ایلدرم بایزید فرستاد مودای رسالت بعد
از تقدیم نوازش و استمالت آنکه هر چند عساکر گردون مآثر

روی عزیمت با نظر ف نهاده اند قول ما همان است که پیش
 ازین ابلاغ رفت اگر آن سخنان را بحمع قبول راه* دهی
 و مقتضیات آن را بجای آوری و قلعه کماخ را که پیوسته داخل
 این مملکت بوده و در نعت تصرف حکام این ولایت بگماشتگان
 ما گذاری ممالک روم ترا مسلم مانند تا دران حدود از سر امن
 خاطر و فراغ بال با مخالفان دین بجهاد و قتال اشتغال
 نمائی و هر چه ملتمس ازین جانب باشد مدد و مساعدت
 دریغ نداریم *

اگر بشنوی آنچه بهبود تست * نگرودی ز پیمان بعهده درست
 ندارم دریغ از رضای تو هیچ * عنان از طریق سعادت مپیچ

گفتار در فتح قلعه ترنوم و معاودت شاهزادگان

وامراء که در زمستان بتاخت رفته بودند

دران نواحی حصنی بغایت حصانت و استحکام بود

بقلعه ترنوم موسوم و مشهور قریب دو بیست نفر از بی دینان

گرچ دران قلعه متحصن شده بودند و سر طغیان از اداء جزیه

پنچیده متعرض مسلمانان میشدند و آیفده و رونده را زحمت

میرسانیدند طغی که حاکم ایشان بود نایبی کرجیک نام

قائم مقام خود ساخته بود و غیبتی نمود چون صورت این

احوال بسمع مبارک حضرت صاحب قران رسید بولیع جهان

مطام صدور یافت که امیر شیخ نورالدین و امیر شاه ملک

و از امراء قوشون موسی توی بوغا و سعادت تمورتاش
و تمورملک و غیرهم روی اهتمام بقهر و انتقام آن گبران
شقاوت فرجام آوردند ایشان بر حسب فرمان متوجه آن قلعه
شدند و از برای الزام حجت پیغام فرستادند که اگر مطیع
شوید و جزیه ادا کنید در امان باشید آن تیره روزان بخت
برگشته را محکمی حصار و فریب غرور و پندار در ورطه هلاک
و ہوار انداخت و باستظهار حصانت حصن جنگ و پیکار را
آماده شدند و چون سپاه ظفرنوا غلغله صلوات و تکبیر از چرخ
اثیر گذرانیده دست اجتهاد باقامت جہاد برکشادند آن
خون گرفتگان تا پنج روز در منع و معارضه جانی میدادند
و روز ششم صبح ظفر از مطلع تائید آسمانی برآمده قلعه فتح
شد و آن خاکساران باد پیمای از آب نیغ غازیان بآتش دوزخ
پیوستند و قلعه را از بیخ کنده بازمین هموار ساختند و بعد از
وقوع واقعه ظنی که حاکم آن موضع بود پناه بدرگاہ گردون
اشتباہ آورد و عفو پادشاهانہ او را بجان امان بخشید و چون
رایت نصرت شعار باونیک رسید چند روز در انجا توقف
افتاد تا فرستادگان از روم باز آیند و چون از میعاد مقرر
و بلجار معین در ماہ بگذشت و خبری نیامد حضرت صاحبشراں
فرمود که عجب حالی است نژاد و تبار اعتباری عظیم
داشته است هر چند با ایلد رم بایزید مدارا و سازگاری میکنیم

تا باشد که روم چون ثغر اسلام است از آسیب عبور لشکر
 کینه در ما سالم بماند عرق ترکمانی او را نمی گذارد که قدم
 در طریق مستقیم متابعت و مصالحت نهاد و ایلیچیان این
 جانب را باز نمی فرستد و از خود رائی ستیزه از حد
 گذرانیده و بآن رسانید که بضرورت لشکر بسراو می باید کشید
 با آنکه هیچ طمع بملک و مال او نداریم • • نظم •

• ندانم که تقدیر دادار چیست •

• گه داور بر که باید گریست •

• اگر نیک و گوید بحکم خدا است •

• کرا راه پریش ز چون و چرا است •

و مهد اعلیٰ تومان اغا و امیرزاده سعدوقاص پسر امیرزاده
 محمد سلطان را ازین محل بسطانیه بازگردانید و از آنجا کوچ
 کرده با عساکر گردون متأثر متوجه روم شد چون مرغزار
 از روم از فرزدل افواج سپاه فیروزی علامت نمودار
 صحرائی قیامت گشت شاهزادگان و امرا که در زمستان
 از قرا باغ بطرف کردستان و عراق عرب بایلغار رفته بودند
 و شمنان را مقهور گردانیده و غارتیده چنانچه بتفصیل گفته شد
 در اول بهار با غنائم بسیار از راه قلاغی و عقبه سونتی متوجه
 درگاه عالم پناه شدند و از آله تاق و ارنیک گذشته درین
 محل بمعسکر ظفر قرین پیوستند •

گفتار در فتح قلعه کماخ و رسیدن رسولان

از جانب روم

از قلاع مشهور که بحصانت و استواری معروف و مذکور است قلعه کماخ است که بر روی سنگ پاره واقع شده که اندیشه را در ترقی بمعارج آن نردبان از طبقات سماوات باید ساخت و در پیروان آن دره ایست عظیم که اوعام را در قطع مهابط و مصاعد آن پای بسنگ حیرت برآمده باز بسرحد عجز و فتور ببايد انداخت و در دامن آن باغات و بساتین بسیار بر کفار فرات حوش گوار مذکور کریمه جنات تجری من تحتها الانهار *

* نظم *

* زمیانش سر پاره سنگی بلند *

* ز طرف حصارش فلک را گزند *

* به پیروانش دره دیو لاج *

* به ننگ اندرو وهم میدان فراخ *

* نیفتند بر بام تسخیر آن *

* کمند طمع هیچ عالی مکان *

* بساتین او بر کفار فرات *

* نمودار فردوس و آب حیات *

و از فرایب آن سوزمین آنکه هر سال در فصل بهار سه روز

متوالي صغار طيو ر بچنه عفور که از نو پر بر آوردن باشد از هوا
 فرود مي آيد و اهالي آنجا آن را جمع آورده نمک سود
 مي کنند و در اراني و ظروف ذخيره مي سازند و هر چه
 در آن سه روز گرفته نمي گردن پرش بزرگ شده مي پرند
 اميرزاده محمد سلطان در پايه سربر اعلى زانوزده التماس
 نمود که تسخير قلعه مذکور بار حواله رود حضرت صاحبقران
 گردون غلام ملتمس او را مبذول داشته با اکثر امراء نومان
 و هزارجات بتسخير آن قلعه فرمان داد شاهزاده بر حسب
 فرموده با اسباب و آلات محاصره و جنگ حصار بايلغار
 متوجه شد و چون آنحضرت بارزنجان رسيد اميرزاده ابا بکر
 و اميرزاده خليل سلطان و اميرزاده سلطان حسين و اميرزاده
 اسکندر و امير جهان شاه و امير شيخ نورالدين و امير برفندق را
 با لشکري از عقب اميرزاده محمد سلطان فرستاد و چون
 ايشان بشاهزاده مشارالیه رسيدند اطراف و جوانب قلعه را
 فرو گرفته بمحاصره مشغول گشتند •

• نظم •

• تا بده روز تاب آتش جنگ •

• همچو موم روان گداخته سنگ •

• ز نهب خروش کوس قتال •

• خون روان گشته از عروق جبال •

سپاه منصور آب از قلعه باز شدند و نردبانها از ريسيمان تعبيه

کرده شب یازدهم شیر مردان بکریت بکمرها که نخچیر جز از بیم
 سنگ و تیر بچنان جایها فروه بالا رفتند و سر طنابها در آن
 بالا استوار کردند و امیرزاده محمد سلطان جماعتی از بهادران
 را بقلم تعیین نام نوشته مقرر نمود که بآن فرد با آنها بالا روند
 مردان کار در آن شب تار جبهه^(۱) پوش بی بانگ و خروش بالا
 رفتن گرفتند و چون اهل حصار خبردار شدند دست اضطرار
 بمنع و مدافعه بر آوردند و روان سفکهای گران پیران کردند
 علی شیر پسر بخت دولت عم زاده امیرعباس با چند کس
 دیگر از فربان خطا شده در افتادند و ودیعت حیات را
 بمتقاضی اجل باز دادند روز دیگر که خسرو سیارگان با تیغ گیتی
 ستان بقله قلعه فیروزه حصار برآمده رایت فیروزی برافراخت
 عساکر گردون مآثر کورگه فرد کوفته جنگ سلطانی
 در انداختند و از جانبین رعد و منجذیق در کار آمد و از فراز
 و نشیب سنگ و خدنگ آمد شدن گرفت و از جوش لشکر
 و خروش کور و فربانی روز محشر رو نمود و زبان تهور مردان
 مرد و دلیران روز نبرد در مقام سربازی و جان سپاری این

(۱) چنین است در اکثر نسخ و در بعض نسخه بجای . جبهه - (جیبا)
 است لیکن از لغت ترکی ظاهر شد که - جیبه - بکسر جیم و سکون یای
 حطی و فتحه بای البعد و های وقفی جامه ایست که بر روز جنگ
 پوشند و آنرا در فارسی بگتر گویند و همین صحیح معلوم میشود .

ترانه می سرود *

* نظم *

* گرسر هرود ترك كلاهی کم گیر *

* ورنن نبود برگ گیاهی کم گیر *

* بر مزرع گیندی ارورد باد فنا *

* از خرمن توده توده گاهی کم گیر *

امیرزاده محمد سلطان در ایقاد فیران قتال و اغرای
 بهادران در جنگ و جدال سعی جمیل می نمود و امیرزاده
 ابابکر آثار جلالت و دلوری بظهور رسانیده نوکران او پیش از
 دیگران با توق بیلا برآمدند آخر الامر عساکر گردون مآثر
 بعون باری چون کبک کوهساری بر اطراف قلعه برد و بدند
 و چنان حصنی حصین و حصار منیع را بیک جنگ سلطانی
 مسخر گردانیدند و چون خبر فتح بحضرت صاحب قران رسید
 فی الحال از مرغزار ارزنجان سوار شد و بسعادت و اقبال
 متوجه قلعه مذکور گشت و چون بانجا رسید نشیب و فراز آن
 را بنظر احتیاط در آورد و چون از آن قلعه تا ارزنجان هفت
 فرسخ بیش نبود محافظت آن را بطهرن که والی ارزنجان
 بود رجوع فرمود و از آنجا مراجعت نموده رایت عزم قضا
 مضا برانراخت و تسخیر مسالک روم را وجهه همت
 پادشاهانه ساخت بسیاری از یاعیان و جیناعیان که در
 غارها گریخته پناه بجایهای محکم برده بودند امیر شیدیه

نورالدین و علی سلطان نواجی و دولت تمور بر حسب فرمان
متوجه ایشان شدند و چون سطوت باس امراء بهرام انتقام
از دور مشاهده کردند خوف و هراس در باطن ایشان استیلاء
یافت و بقدم اطاعت و انقیاد پیش آمده بتضرع و انکسار
زنهار خواستند و امان یافتند و جان از آن ورطه هایل سلامت
بیرون بردند و چون چنگا سیواس مضرب خیم عساکر ضرغام
افتراس گشت با یزید چهپائی ایلیچیکده که برسم رسالت بروم
رفته بود با رسولان قیصر برسید و چون سابقه حکم بی دفع قضا
بتخریب بلاد روم بالعموم تعلق گرفته بود دیو غرور ایلدرم
با یزید را بوسه پذیر کاذب از راه صواب بیداخت تا بعد
از اظهار اذعان و انقیاد رایت خندان سرایت عذاب و استبداد
بر افراخت و جواب پیغام نه بر وفق ادب و سداد باز فرستاد
و سخنان بیدش از حد خویش بوزبان جسارت رانده بود
و در باب قلعه کماخ عذرهای نامقبول فرو خوانده مجارى
امور عالم مفروط با ارادت افریدگار است و التیام اسباب وقایع
و حوادث مطلقا بتقدیر فاعل مختار تعالی و تقدس • • نظم •
• بلی هر چه هست از صواب از خطا است •
• سبب دارد اما مسبب خدا است •
• چو خواهد که دیوان کند کشوری •
• کند پایمال بلا سروری •

- * مسلط کند دیو طغیان برود *
- * که تا سر بغیری نیارد فرود *
- * چو از حد خود پا فراتر نهد *
- * عنان را بدست چسارت دهد *
- * نقد بر سرش قاهری کامیاب *
- * شود او گرفتار و ملکش خراب *

القصه فرستادگان قیصر روم بوسیله شاهزادگان و امراء
بعز بساط بوس رسیدند و پیشکش و بیلا کات از جمله جانوری
چند شکاری و ده سراسپ بمحل عرض رسانیدند و زانو زده
پیغامی که داشتند بگذرانیدند خاطر همایون از آن سخنان
بی فرجام بهم برآمد و بیلا کات را رد کرده زبان خشم
برکشاد که *

* بیت *

- * گرایین بدی هیچ آزاده را *
- * که کشتی به تندی فرستاده را *
- * سرت را جدا کرد می از ننت *
- * شدی مویه گر بر تو پیراهنت *

و بعد از تسکین غضب فرمود که چون کسی را سعادت یآوری
نماید نصیحت و نیکوخواهی او را سود مند نیفتد هر چند
خواستم که آن بلاد از گذار لشکر جرار ما آسیبی نیابد بجائی
نمیرسد والی شما هر دم سخنی میگوید و بیک قول قرار

نمی گیرد اگر او فرایوسف را می فرستاد و قلعه کماخ را
 بگماشتگان ما می داد هم او و هم مملکت او سلامت می ماند
 بحمد الله تعالی قلعه کماخ بی منت او مسخر بندگان ما شد
 اکنون او را بگویند که چون سخن نشنیدی و باینجا رسانیدی
 مردانه بایست و صدمه انتقام لشکر ما را آماده باش *

* بیت *

* اگر مرد کاری بیفشار پای *

* من اینک رسیدم نگه دار جای *

گفتار در جیب^(۱) دیدن حضرت صاحب قرآن

چون رای جهان آرای خسرو گیتی کشای عزم رفتن
 بروم فرمود فرمان قضا جریان نفاق یافت که عساکر هرغام
 افتراس در صحاری سیراس جبهه بنمایند * * نظم *

* بجوشیدند از هر سو سواران *

* دلیران نبرد و نامداران *

* سپاهی بی عدد ز اندازه بیرون *

* همه تند ر قوی هیکل چو گردون *

* دلیرانی همه چون نیزه سردار *

* کمرها بسته بهر رزم و پیکار *

(۱) در اکثر نسخ بجای - جیب - (جبه) است *

- چو اشکِ عاشقان از هجر دلبر •
- جهان پیمای و خون ریز و دلور •
- همه چون آتشِ سودا جهان سوز •
- همه چون غمزه خوبان جگر دوز •
- یکایک تیغ زن چون نرگس یار •
- سراسر صف شکن چون زلفِ دلدار •
- ز بس تیر و کمان و کیش و قربان •
- شده تیر فلک حیران و لوزان •
- ز گردان سپردار و کمان کش •
- جهان پر شد چنان کز تیر ترکش •
- فضای دشت پهناور شده تنگ •
- ز انواع سلاح و آلت جنگ •
- ز گرز و نیزه و شمشیر و خنجر •
- ز درع و جوشن و خفتان و بگتر •
- بدین سان لشکر با ساز و آیین •
- ز کین ابروی مردی کرده پر چین •

صاحب قران بی همال بسعادت و اقبال بر بالای پشتی که
 ها میانه خسروانه باوج سپهر برین برافراخته بودند به نشست
 و لشکر فوج فوج و گروه و گروه مکمل و مزین از فرق راکب
 تا نعل مرکوب غرق آهن بترتیب می گذشتند هر فوج که

بمقابل صاحب قران که در جهان مقابل فداشت می رسیده اند
 مقدم ایشان پیش آمده زانورده اسپ می کشید و زبان
 اخلاص را بدعا و ثنای آن حضرت می آراست * * نظم *
 که باد اثن و جان ما بندگان * فدای سم اسپ صاحب قران
 برانیم کز قواقبال شاه * نمایم در روم و بومش گیاه
 همه ملک دشمن بهم برزنیم * تنش را بخاکِ هلاک افکنیم
 سر بد سکالت که نیکش مباد * ز تن دور گردد بشمشیر داد
 و بزبان عاطفت پادشاهانه او را می ستود و بمرحمت قوی
 دل و مستظهر ساخته می فرمود * * نظم *

* که گیتی مباد از گردان نهی *

* کز پشان باند است تاج مهی *

و برین مذوال تومان تومان و هزاره هزاره و قوشون قوشون
 متعاقب و متوالی می رسیدند و باقامت رسم مذکور
 قیام نموده می گذشتند و چون نوبت بلشکر امیرزاده
 محمد سلطان رسید که بتازگی از مستقر سرپر سلطنت مصیر
 آمده بود سپاهی انبوه فلک شکوه بتجمل و آیینی معروف
 گشت که تمامواکب کواکب در میدان سپهر جولان می نماید
 کس مثل آن ندیده بود و نشنیده و چون مقرر است که اتفاق
 از موجبات و اسباب گیتی ستانی و جهانبانی است *

* آری با اتفاق جهان می توان گرفت *

شاهزاده بتلقین ملهم دولت امر کرده بود که جماعت هر فوجی از لشکر در صورت محسوس مبصر که اقصی نهایت ظهور است اتفاق نمایند و بر حسب فرموده او طایفه را بتمام علم و سنجق و جبهه^(۱) و زین و کچیم و مجموع اسلحه و اسباب از ترکش و کمر و نیزه و سپر و چماق همه سرخ بود و طایفه را همه زرد و جمعی را همه سفید و بعضی را همه بنفش و دیگر الوان بهمین قیاس بعضی تمام جوشن پوش و فوجی مجموع زره دار و آراستگی و ظرافت بعدی که درای آن بکلک تصور بر لوح خیال نتوان نگاشت و چون شاهزاده سپاهی چنان را مکمل و آراسته بعرض گاه رسانید باقامت رسم الجامشی و پیشکش مبادرت نمود و لب ادب بصوالح ادعیه و نوایح ائذیه برکشود *

* نظم *

- * که جاوید بادا جهان هر بسره *
- * بفرمانت ای خسرو ناج ور *
- * فلک تا ز کتب عدم شد پدید *
- * نظیر تو صاحب قرانی ندید *
- * همه عالم از دولت آباد باد *

(۱) چاین است در جمیع شش نسخ موجوده لیکن بتایید لغت ترکی بجای جبه - جِبَّه - باید و جِبَّه لفظ ترکی است فارسی آن بگتوه

- که لطف الهی ترا داد داد •
- کهن بنده و جمله کهنران^(۱) •
- بجان بسته ایم اندرین ره میان •
- به نیروی بخت تو در یک هجوم •
- برآریم گرد از همه بسوم روم •
- نمائیم در روم برگ درخت •
- نه شاه و نه گاه و نه تاج و نه تخت •
- سر بد سگالت بود تاج دار •
- وگر خود بود قیصر تاج دار •
- رخ فرخ شاه ازان بر شکفت •
- بزیر آب حشمت از لطف گفت •
- جوان بخت بادی و روشن خود •
- خدایت نگه دارن از چشم بد •

چون از اول صباح تا نزدیک عصر که نماز پیشین فوت میشد لشکر میگذشت حضرت صاحب قران بقصد ادای ظهر برخاست و فرمان داد که ایلچیان روم را سوار کرده تا با خر صف سپاه برسانند و چون فرموده بنفاز پیوست ایشان را از مشاهده آن کثرت و عظمت و ملاحظه آن اسباب و آیین دود حیرت از سر برآمد و ریشه هراس و بیم در اعضا و ارکان

(۱) در بعض نسخه بجای - کهنران - (مهقران) دیده شد •

و چون ایشان افتاد و روز دیگر مراجع پادشاهانه ایلچیان را
 فوازش فرموده اجازت انصراف ارزانی داشت و فرموده
 که ایلدرم بایزید را بگویند که چون در مملکت تو رسم غزا
 و جهاد قائم است بر خاطر ما بغایت گران می آید که آن بلاد
 را از عبور لشکر ما آسیبی رسد با این همه هنوز با تو طریق
 مسجمله و مساهله می سپرم متعلقان طهوتن را باز فرست و یکی
 از فرزندان را بجانب ما روان کن که او را بمثابه فرزند خود
 داشته از فنون تربیت و عنایت آن بیفشد که از تو که پدر
 مهربانی ندیده باشد تا ممالک روم بر تو مسلم داریم و غبار
 وحشت بکلی فرو نشیند و از میان آن موافقت هم تو در مقر
 دولت خود سلامت بمانی و هم اهالی آن دیار در مقام
 امن و استقامت آسوده خاطر و فارغ البال بیاسایند و ثواب
 آن بزرگوار همگنان واصل گردد - والسلام علی من اتبع الهدی •

ذکر فتح قلعه هاروک

چون ایلچیان روم بر حسب اشارت علیه باز گشتند از
 متهیان اخبار بسمع مبارک رسید که درین حدود قلعه هاروک
 هاروک نام و جمعی جیتانیان بناه با نجا برده متحصن
 شده اند و باستظهار حصانت و ممانعت آن حصن سر عسبان از
 جهب تمدن بر آورده در زمان فرمان لازم الانعان صد و ریافت

که امیر شیخ نورالدین و امیر بوندق متوجه تسخیر و تخریب
آن قلعه شوند ایشان بامثال امر مبادرت نموده بالشکر
فیروزی اثر روان گشتند و چون بقلعه رسیدند *

* نظم *

* دمِ نای رویین بر آمد بهر *

* خروشِ یلان برگذشت از سپهر *

* نبود آزمایان دشمن شکار *

* رخ از کین نهانند سوی حصار *

چون آتشِ قتال اشغال یافت و نیروانِ رغا بالا گرفت حکم
ندازان سپاه فیروز بزخم پیکان دیده دوز حصاریان را از
بالای سور بنوعی دوز کردند که کس را مجال آن نبود که سر
بر آورد و نقبچیان آهنین چنگ بی درنگ آهنگ کار کردند
و به نیروی سعادت و قوت بازوی جلالت دیوارهای قلعه را
بمیداختند و لشکریان نصرت شعار بحصار درآمدند جیقاغیان
خاکسار را عرضه تیغ آبدار صاعقه کردار گردانیدند *

* بیت *

* چون نهادند جیش فتح آیین *

* روی دولت بدان حصار حصین *

* شد حصار از نهبِ شان کند *

* کس نماند از حصاریان زنده *

گفتار در توجه رایات نصرت عطیه بصوب

قیصریه و انکوریه

هم در حوالی سیواس جمعی صاحب رقوق که مسالک و طرق آن دیار میدانستند بعرض همایون رسانیدند که راه توقات جنگلستان است و گذارهای تنگ دارد و ایلدرم بایزید با حشری فراوان و لشکری بی پایان بتوقات آمده است و سرآب گرفته و قراران نیز آن جنگل را دیده بودند و از آن خبر داده صاحب قران کامگار آن راه گذاشته و عنان اقتدار بجانب پسر معطوف داشته برای قیصریه روان شد و علی سلطان تواجی را از پیش بقیصریه فرستاد تا لشکرا نگذارد که از آنجا تجاوز نمایند و رایات فتح آیت بخش منزل از سیواس بقیصریه تحشم فرمود و اهالی شهر را خدمت امان ارزانی داشته چند روز در آنجا توقف نمود.

• بیت •

• بدان روسیان بر ببخشود شاه •

• گزه کار شد رسته با بی گناه •

و جماعتی از بدگمانی پناه بفقها و سوراخها برده بودند لشکریان نقب زده همه را بگرفتند و غارت کردند و چون غارت آنجا را وقت حصاد رسیده بود فرمان شد که سپاه مور شمار

ادخار علوفه را کمر اجتهاد به بندند و رای کشور کشای ممالک
 آرای امیرزاده ابابکر و امیر شیخ نورالدین را بقراولی تعیین
 فرمود و با عساکر گردون ^(۱) مآثر چبه پوشیده و پسال کرده از قیصریه
 متوجه صوب انکوریه شد و سه منزل بر کنار آبی بزرگ که آنرا
 یولغون سوئی گویند قطع مسافت نموده روز چهارم اراضی قر
 شهر معسکر ظفر قرین گشت و در آنجا از قراول خبر آمد که
 سیاهی لشکر ایلدرم با یزید را دیده اند فرمان واجب الادعان
 صدور یافت و لشکریان صف شکن رو بجانب دشمن آورده
 بنوره فرود آمدند و برسم معهود رعایت حزم را خندق کنده
 بچپرو مفذر مستحکم گردانیدند و رای صواب نمایی امیر شاه
 ملک را با هزار سوار بزبان گیری فرستاد و او در حجاب ظلام
 لیل میل بخیل دشمن کرده بهشتاب سیل کما بیش ده فرسخ
 براند و هنگام آنکه کوکبه شاه مُلک سپهر از جانب شرقی
 افق بحوالی اردوی رومی چوگان نجوم هجوم نموده صبح
 دمیدن گرفت امیر شاه ملک نزدیک اردوی ایلدرم
 پایزید رسیده بود و در مکهنی مترصد فرصت پنهان بایستاد
 و چون قراولان مخالف از قینول بیرون آمدند بر ایشان
 حمله برده جنگی سخت واقع شد و چون قیصر آگاهی یافت

(۱) چنین است در جمیع شش نسخ موجوده لیکن صحیح جیبّه

بمعنی بگتر معلوم میشود چنانکه در حاشیه صفحه ۴۰۴ مذکور شد.

که فوجی سبک از سپاه ظفر پناه بآن دلیری پیش رانده اند
بر خاطر او بغایت گران آمد و از دهشت و حیرت بر آشفتنه
امراء خود را سرزنشها کرد و وقت طلوع آفتاب کوچ کرده
متوجه قر شهر شد و امیر شاه ملک کس بتعجیل پیش حضرت
صاحب قران فرستاد و قصه جنگ و توجه ایلدرم بایزید
بصوب قر شهر عرضه داشت آن حضرت الیاس خواجه شیخ
علی بهادر و صابین تمور و برادرش مراد و دانه خواجه و امیر
حسین قوجین و سلطان ملک پسر اراج قر و دیگر دلاوران
شصت مرد را باز بزبان گیری روان ساخت و امیر شاه ملک
باز گشته شب هفتم بدرگاه عالم پناه رسید و چون روز شد
حضرت صاحب قران تعلیم و ارشاد شاهزادگان و امراء را
با ایشان بصورت مشورت فرمود که درین مقام دورای است
یکی آنکه همین جا توقف کنیم که تا زمان رسیدن مخالف مردم
و چهار پایان استراحت نموده کوفتگی راه بیندازند و دیگر آنکه
بمیان مملکت یاغی در آیم و غارت گزان میرویم و ایلغار
بهر جانب میفرستیم تا او را از عقب ما بتعجیل بپاید راند
و لشکرش که بسیار پیاده اند دیران شوند و بعد از تفتیه برد قایق
جهان گیری رای ثانی اختیار فرمود و از آن جا کوچ کرده
بسعادت و اقبال روان شد و امیرزاده سلطان حسین را با دو
هزار سوار در یورت باز داشت و برلیغ جهان مطاع صادر گشت

که امیر برفندق و پستری^(۱) و دیگر امراء قوشون از پیش بانکوریه
 روند و اگر از طرف دشمن لشکری متوجه باشد راه برایشان
 به بندند و لشکر پیاده همراه ایشان توجه نمایند و دو مغزل
 که آب نیست چاهها فرو برند امراء بر حسب فرموده رو
 برای نهادند و عبد الرحمن که نواجی لشکر پیادگان بود
 پیادگان را سر کرده همواره ایشان بود و بهادران که روز
 پیش بزبان گیری رفته بودند بعضی از ایشان وقت سحر با
 جمعی از مخالفان باز خوردند و جنگ کرده دوس را
 از ایشان فرود آوردند یکی را سربریده و دیگری را زنده می
 آوردند و چون صیقل صبح زنگ ظلام از موآت گیتی بزود
 و بهادران باز گشتند پسر قیصر با هزار مرد دلاور بزبان گیری
 آمده بود و در شب بی خبر از ایشان گذشته و در دره پنهان
 شده بهادران که باز گشته بودند بایشان رسیدند و جنگ در
 پیوستند و با آنکه شصت سوار بیش نبودند و هم نبرد آن غلبه
 بسیار جنگ کفان جنگ کفان میرفتند و چون مخالفان سیاهی
 سپاه امیرزاده سلطان حسین را از دور دیدند بایستادند
 و بهادران سلامت رانده بموکب ظفر قرین پیوستند و سلطان
 حسین نیز از عقب برسید و امراء و پیادگان که بر حسب فرمان
 متوجه انکوریه شده بودند امراء از پیش بانکوریه راندند

(۱) در بعض نسخه بجای - پستری - (پسروی) دیده شده

و تمام ولایات و احشام و ایل و الوس آن نواحی ناخفته
 غنایم بسیار گرفتند و پیاده گان در عقب ایستاده بحفر چاه
 و احداث میاه راه برای مشغول گشتند و راهت فتح آیت
 با سپاه ظفر پناه بسه منزل بانگوریه نزول فرمود و آن
 سر زمین مضرب خیام نزول اجلال و تمکین گشت و قیصر روم
 از امرای یعقوب نامی را بانگوریه فرستاده بود که بضبط
 و محافظت قلعه آنجا قیام نماید * * نظم *

- * سر باره آن ندیدی عقاب *
- * یکی کنده کردش اندر پر آب *
- * یکی شارسقان کردش اندر فراخ *
- * سراسر همه قصر و ایوان و کاخ *
- * ز رومی سپاهی دلیر اندرو *
- * همه نامداران پرخاش جو *

و یعقوب قلعه را محکم ساخته و محاربه و مدافعه را مهیا
 و آماده شده بود حضرت صاحبقران روز دیگر بعزم احتیاط
 قلعه بکوه گردون شکوه کیهان نورد برآمد و شیوان بیشه
 شجاعت را بمسخر قلعه اشارت فرمود دلوران بی توفیق روی
 جلالت بحصار نهادند و نیران قتال را اشتعال دادند و نقبها
 برده فی الحال آب ازیشان بازستند و جمعی دلوران مثل
 مقصود و توکل باورچی و شهبوار و سرای و علی شیر و دیگر

بهادران بپرچی که بطرف آب بود برآمدند و نزدیک شد
 که قلعه فتح شود ناگاه از قرارلان خبر آمد که قیصر با لشکری
 از هرچه تصور نمایند بیشتر از عقب آمده به چهار فرسخی
 رسید حجرت صاحبقران بمعسکو ظفر قرین فرمود و دلوران
 که بیالای برج برآمده بودند جنگ کفان بزیر آمدند و حکم
 واجب الامتنال بنفاز پیوست و لشکر کوچ کردند و مقدار
 یک اسب تاختن پیشتر رفته آب را در عقب گذاشتند
 و بذوره فرود آمدند و بوظیفه حفر خندق و استحکام آن
 بچهر و مندو قیام نمودند •

• نظم •

* زمین را بکندن گرفتند پاک *

* شد آن جای هامون سوا سر مفاک *

* شب آمد کزان شمع بفروختند *

* همه جای آتش همی سوختند *

و در ممر عبور لشکر مخالف چشمه خرد در دامن کوهی بود
 و در آن گذار بغیر از آن آب یافت نمیشد و چون رأیت رومی
 روز انتکاس یافته چتر سنجری شب سایه مشک نام بر اطواف
 و اکناف عالم انداخت و چشمه خورشید در دامن کوه گردون
 بمکدرات ظلمت و تیرگی آلوده گشت اشارت علیه بنفاز
 پیوست و جمعی رفته آن چشمه را بهر گونه گندگی و قاذورات
 خراب ساختند و صاحبقران صافی درون پاک اعتقاد

هنگام آنکه مردم پهلوی استراحت بمراد بر بستر رقاد نهند
 بخلوت خانه راز در آمد و با حضرت کار ساز بنده نواز عرض
 نیاز آغاز نهاد و چنین اخلاص و افتقار بر سجده گاه تضرع
 و انکسار نهاده زبان مفاجات بر کشاد که پروردگارا هر چه مرا
 مدد العمر از نصرت و فیروزی روزی شده و از فتح و ظفر روی
 نموده محض عنایت و مرحمت تو بوده و اگر نه از من چه آید
 و از عاجزی که پیوند جان و نفس بارادت تو باز بسته چه
 کشاید همان لطف و مکرمت که پیوسته ارزانی داشته باز
 چشم میدارم و بکرم بی دریغ که همیشه کرامت فرموده
 امیدوارم *
 • نظم •

- ای همه هستی بتو پیدا شده •
- خاک ضعیف از تو توانا شده •
- چاره ما ساز که بی باوریم •
- گر تو برانی بکه رو آوریم •

گفتار در ترتیب سپاه و تعبیه لشکر

چون حضرت صاحب قران تمام شب بمسکنت و زاری
 معاونت و یاری از حضرت باری جل و علا مسالت نموده
 هنگام صبح که در صدر بارگاه خاقان مشرقی افتساب رأیت
 جهان آرای فحوای فائق الاصباح بسوز و نجاج
 بر افراختند و باندهك زمان تیغ ظفر مآب افرا سیاب آفتاب

بیک وهله تمام بوم روم چون دیگر بلاد روی زمین بعموم
 مسخر گردانید حضرت صاحب قران گیتی ستان روی دولت
 غرا بترتیب لشکر کشور کشا آورد و برکوب عساکر گردون مآثر
 فرمان داد و از سپاه ظفر پناه مردان کار و رزم آزمایان
 تیغ گذار از خیمها و خندق بیرون آمدند * * نظم *

- * بجذبش در آمد سپه فوج فوج *
- * چو دریای جوشان بهنگام موج *
- * سپاهی فزون از قیاس و گمان *
- * شده تغک ازیشان فضای جهان *
- * دلیوران گرد افکن صف شکن *
- * همه شیر صولت ولی فیل تن *
- * دل و جان پر از کین قیصر همه *
- * بکف گرز و شمشیر و خنجر همه *

و بر حسب اشارت علیه صفوف عساکر گردون مآثر بآیدنی
 مرتب و آراسته شد که ظفر بصد دل عاشق پرچم اعلام آن رزم
 آزمایان بهرام انتقام گشت و ابلق ایام سخت لگام رام ارادت
 و کام آن کشور کشایان پیروزی فرجام شد * * بیت *

- * بر آراست رزمی که خورشید و ماه *
- * ندید است هرگز چنان رزم گاه *

لشکر نصرت شعار چو نغار را پشت استظهار بعز اقبال

بی انتقال امیرزاده شاهرخ و امیرزاده خلیل سلطان قوت
 گرفت و از شہامت و صرامت نویدگان عالی مکان مثل
 امیر سلیمان شاہ و امیر یادگار اند خودی و رستم طغی بوغا
 و سونجک بہادر و دولت نمود و دیگر امراء مراد اعتضاد
 سمت تضاعف و از دیاد پذیرفت و قنبل ایشان سلطان حسین
 بود و علی سلطان و موسی توی بوغا و پستری و در بونگار
 فیروزی آثار رایت شوکت و اقتدار امیرزاده میرانشاہ
 بذروه مہر و ماہ برآمد و نیروی شجاعت و جلالت امیر شیخ
 نورالدین و امیر بوندق و علی قوجین و امیر مبشر و ظہرتن
 و حاجی عبداللہ عباس و سلطان سنجر حاجی سیف الدین
 و عمر تابان و شیخ ابراہیم شروانی و غیر ہم علاوہ آن شد و قنبل
 ایشان امیرزادہ ابا بکر بود و امیر جہانشاہ و قرا عثمان ترکمان
 و ثوکل برلاس و پیر علی سلدوز و از اطراف قلب قیامت
 نہیب کہ از غایت کثرت و کمال عظمت زبان بیان از وصف
 آن قاصر است گروہی ہی شمار از دلاوران تیغ گذار روی
 نہور ہی تفکر بجنک و پیکار آوردند از ان جملہ در دست راست
 قول باش نمود آغلن بود و امیرزادہ احمد عمر شیخ و شہسوار
 و سرای و جلال باورچی و تاپتوق و یوسف مغول و حاجی بابا
 سوچی و اسکندر ہند و بوغا و خواجہ علی پسر خواجہ یوسف
 اپردی و دولت نمود و حسن برات خواجہ و محمد قرچین

و سراى خواجه و ادریس قورچي و شمس الدین المالغی
و هریمک تواجی و ارغون ملک و پیر محمد و بهاء الدین
و قرا احمد و بیگک ولی ایلچیکده و چقماق و دولت خواجه
ایلچی بوغا و عبدالله و صوفی خلیل و محمد تواجی و ایمن
تمور و شیخ محمد و قرأمان^(۱) و سنجر و حسین و حسن و عمر بیگ
پسرنیک روز جون غربانی و جهانشاه و بیدردی بیگک قورچین
و احمدی و عجب شیر و محمود و بهلول و امیر زیبرک چاکو
و دیگر امراء و در دست چپ قول جلال الاسلام بود و نوکل
قرقرا و علی محمود و شاه ولی و سونجک و جانی بیگ
و بادگار و تذکری بیرومش خواجه و محمد خلیل بوادر دولت
تمور تواجی و شیخ حسین و میرک ایلچی و ملک پاینده
برادر الطون بخششی و لقمان تواجی و سلطان برلاس
و عبد الکریم حاجی سیف الدین و پیر محمد شفقوم و شیخ اصلان
کهک خانی و دولت خواجه برلاس و الیاض کپک خانی
و یوسف برلاس و علی عباس و سید خواجه شیخ علی بهادر
و عثمان تواجی و اسکندر شیخی و شاه شاهان سیستانی
و ابوالهیم قمی و شاه توران سیستانی و شیراول و پادشاه
بوران و دیگر سرداران و در پدش قول ماهچه نوق امیرزاده
محمد سلطان از اوج ظفر برآمده ثالث نیرین شد در عین

(۱) در بعض نسخه بجای قرأمان - (قرا تمور) بنظر آمده *

شرف و تمکین و در ظل اقبالش لشکر ستاره حشر مجتمع
 و مرتب پروین آیین و عقد آن جمعیت از انتظام اعلام
 احتشام و اهتمام امیرزاده پیرمحمد عمر شیخ و برادرش
 امیرزاده اسکندر و از فویضان فامدار امیر شمس الدین
 عباس و امیر شاه ملک و الیاس خواجه شیخ علی بهادر
 و ابان و دیگر بهادران سمت استکمال پذیرفت * * * نظم *

* قوم اذا الشرا بذا ناجذیه لهم *

* طاروا الیه زرافات و وحدانا *

* گروهی که هر یک بهنگام کار *

* بمردی زگودون برآرد دمار *

* سراسر دلیسو و نبرد آزمای *

* تهنن بزور و فریدون برای *

و چهل قوشون آراسته را در ظل رایت نصرت آیت باز داشت
 که از هر طرف که بمدد احتیاج افتد فوجی ازان بر حسب
 اشارت به معاونت ایشان شتابند و چند زنجیر پیل شکوه مند
 کوه مانند که از بقیه غنایم هندوستان باره روی ظفر مکان بودند
 همه را کجیم انداخته و با اسلحه و اسباب جنگ مکمل ساخته
 و بر بالای هر یکی کمانداران حکم انداز و فقط اندازان آتش
 باز جنگ را آماده گشته مقدم بر صفوف عساکر گردون مآثر
 بقره سب باز داشتند * * * نظم *

- * صف زده پیدانِ هندی پیش صف *
- * زهره شیرانِ رومی در نلسف *
- * زینتی افزوده پیل آن بوم را *
- * زآبنوسِ هند عاجِ روم را *
- * آفرین بر شاهِ شرقی انفساب *
- * کو چو بر هندوستان شد کامیاب *
- * از دهلی راند پیدانِ سوی شام *
- * ناکشید از صاحبِ مصر انتقام *
- * خشم او بغداد را معدوم کرد *
- * دولتش آهنگ تختِ روم کرد *
- * لاجرم قیصر بتعجیلِ تمام *
- * آمده اینک بپای خود بدام *

و ایلدرم با یزید نیز بترتیب و آرایش سپاه خود قیام نموده لشکری گران و حشری بی پایان که از تمام ممالک روم و جیتناغیان آن بوم و طوایف افرنج و غیر آن جمع آورده بود بیاراست و فوج فوج را موضعی لایق و محلی مناسب مقرر گردانید از آنجمله در قنبدل میمنه پسر بولاس افرنجی که برادر زلفش بود با بیست هزار سوار از لشکر افرنج تعیین نمود و ایشان مجموع ظاهر خود را موافق باطن قاریک ساخته سیاه پوشیده بودند و عادت ایشان در آنس چنانست که از

سرتا قدم بفلاد و آهن می پوشند که بغیر از چشم هضوی
دیگر پیدا نیست و بندهای آنرا بر پشت پای بهم پیوسته قفل
می زنند و تا آن قفل باز نمی کنند چنان^(۱) و خود از ایشان جدا
نمی شود و در قذیل میسره پسر مهین خود را مسلمان حلبی
با عساکر روم باز داشت و خود در قول ایستاده مه پسر موسی
و عیسی و مصطفی را در پس پشت خویش جای داد و محمد
حلبی که ارشد ارلاد او بود و بکشچی اشتهار یافته و امراء
و سرداران روم مثل یال قوچ پاشا و علی پاشا و عبید بیگ
و تمورتاش و خواجه فیروز و عیسی بیگ و حسن پاشا و خلیل
مراد پاشا و سروجه و ابرنوس و یعقوب و یوسف و ایل
طریان و تفکری برمش و بلغان و داود یانی^(۲) و شاهین و یا پنج
پسر ایلدکوز و احمدی و امیر طاهر و محمدی و مقبل و پاشا جق
هریک با غلبه سپاه بجای خود قرار یافتند و قیصر با تمام
لشکر روی جلالت باوردگاه آورده مرتب و آراسته روان
شدند و چاشت سلطانی قلب و میینه و میسره ترتیب کرده
و پیادگان دلاور با چهر پیش داشته برسیدند و بر سر پشتها
بایستادند و از جانبین گورگه و کوس فرو کوفته سوزن

(۱) در بعض نسخه بجای - جیا - (جبه) و در بعض کتاب (جیده)

است و همین صحیح است بنابیده لغت ترکی (۲) در بعض کتب بجای

- یانی - (ثانی) است •

انداختند *

* نظم *

* برآمد خروشیدن کوه نای *

* فغان دایسوان رزم آزمای *

* دو لشکر بروی اندر آورده روی *

* جهان شد پر آواز پرخاش جوی *

گفتار در محاربه صاحب قران جهان جو

با قیصر روم و ظفر یافتن برو

چون سپاه طرفین صفها کشیده و بوزم گاه رسیده با هنگ
 جنگ در مقابل یکدیگر بايستادند و از غریو کورگه و کوس چهرها
 سذر رُوس و لبها آبنوس و زبانهها پر از افسوس گشت صاحب
 قران موید پاک اعتقاد بوسم معناد پیاده شد و روی مسکنت
 و افتقار بحضرت آفرید کار تعالی سلطانیه آورد و بوظیفه نماز و
 عرفان راز و فیاز که در هر معرکه عادت پسندیده آن خدیو
 برگزیده بود قیام نمود تا بدیده همت عالی و صدق نیت
 صافی روی آرزو و مراد در آینه حسن اعتقاد بی نقاب
 ارنیاب مشاهده فرمود و فرموده خواجه عبدالله انصاری
 قدس سره که اگر نخواستی داد ندادی خواست راستی
 مخدرة تحقیق را طرفه حله آراست و چون از سریقین پای توکل
 برکاب معادت انتساب در آورده سوار شد و روی عزم خسروانه

بکارزار نهاد و فرمان داد که بهادران عساکر گردون مآثر بپای
 حمله آتش پیکار برافروزند و بشعله تیغ صاعقه کردار خرمین
 غرور و پندار مخالفان درهم سوزند نخست از قبیل برنغار
 امیرزاده ابابکر یکران مسابقت در میدان مبارزت راند
 و هپاه نصرت پناه دست کشورکشای دشمن گیر بکمان و تیر
 یازیده بزخم بیگان جان ستان و پلازک خون افشان چرنغار
 مخالف را که قذبلش پسر مهین قیصر مسلمان حلبی بود برهم
 زدند * * نظم *

- * چو شه زاده بر کرد مرکب ز جای *
- * بچستی شاهین و فر همای *
- * عقاب خدنگین و زاغ کمان *
- * به بستند عقدهی بهری گران *
- * و صالی بزور و فراتی بقهر *
- * طلائی روان جان بد خواه مهر *
- * ز پرنداه سرغان منقار شوم *
- * غراب فنا آشیان ساخت روم *

و امیر جهانشاه و قرا عثمان نیز حمله آوردند دست چپ
 دشمن را بکلی براندند و کرشچی که از دیگر فرزندان قیصر
 بهزید شجاعت و جالوت اختصاص داشت کوفه بسیار کرد
 و آنچه حد سعی و کوشش بود بجای آورد و چون شیوه

جلالت عساکر ظفر دایر بدیده یقین بدید بی گمان دانست که
مقاومت با چنان سپاهی از حیث کمکت و قدرت ایشان
بیرون است روان با مردم خود روی دهشت بصوب گریز
آورد : از میان بدر رفت *

* زیرکی جای خود شناختن است *

و الفرار صدا لا یتطاق من سنن الدرسلین و از قنبل
جرنگار سلطان حسین با لشکر فتح آثار پیش رانده بازوی
شجاعت به نیروی دولت بکشاد و بضربات پدایی نیزه و تیغ
مانند صاعقه و برق از میخ بی دریغ آتش در خانه ثبات
و قرار دشمنان نهاد *

- * بتأیید دولت چو غرنده شیرو *
- * در آمد به پیکار اعداء دلیر *
- * کفش گفنی ابراست و شمشیر برق *
- * ز باران قهرش بدم خصم غرق *
- * ز رومی پر کینه چندان بکشت *
- * که گفنی فلک تیغ دارد بمشت *

و امیرزاده محمد سلطان را عرق نجاست و شجاعت موروثی
جنبید : لب حمیت بر کشاد و از حضرت صاحب قران اجازت
خواست که نهنگ هامون نور در در دریای هیجا تازه
و کشتی حیات مخالفان را در غرقاب فنا اندازد * * بیت *

- که من زنده و دشمن شه بجای •
- برانم که نه پسندد این را خدای •
- ز شاه آنکه بر تافت رو اندکی •
- من و او نباشیم الا یکی •

اشارت علیه نفاق یافت که بمدد جرنغار شتابد شاهزاده
بامتنال فرمان مبادرت نمود و با بهادران بازوی جلالت
واقندار برکشود •

• نظم •

- روان شد بکردار شیر دلیر •
- نهنگی بچنگ ازدهای بزیر •
- چنین تا باشکری رومیان •
- همی تاخت بر سان شیر ژبان •
- صف لشکر رومیان بر درید •
- کسی از بلان خویشتن را ندید •

و دلاوران افرنج نیز در مقابل دست تهور بمدافعه و مقاتله
برکشاده کوششهای مردانه می نمودند و چند نوبت از
طرفین غلبه کرده یکدیگر را برانندند و آخر الامر ظفر پیدشان
لشکر منصور غالب آمده دمار از روزگار پسر برلاس افرنجی
و سپاه او که برفغار لشکر مخالف بشکوه ایشان آراسته بود
بر آوردند و پیاده بسیار در زبردست و پای اسپان لکد کوب
پلا شده عرضه فدا گشتند •

• نظم •

- بکشتند چندان ز رومی سپاه •
- که گل شد همه خاک آوردگاه •
- به پیش صفِ رومیان کس نماند •
- ز گردانِ شمشیرزن بس نماند •

و امیرزاده پیرمحمد عمر شیخ و امیرزاده اسکندر و امیرشاه
 ملک با رزم آزمایان قول پیش رانده بسی از دشمنان را
 نیست گردانیدند و امیر شیخ نورالدین و امیر برندق داد
 مردی و مردانگی داده پیادگان میسره مخالف را از بالای
 کوه به نشیب خطر رواند و راندند و بسی از ایشان را به تیغ بی
 دریغ گذرانیدند •

• بیت •
 پراز کشته شد عرصه رزم گاه • جهان گشت بر چشم دشمن سیه
 چون آثار ضعف و فتور در سپاه مخالف مغرور بظهور پیوست
 امر عالی صدور یافت که شاهزادگان و نویدگان بیک بار
 حمله کنند •

• نظم •
 بفرمود شاه سپهر احتشام • که لشکر بجنبش در آید تمام
 بجنبید لشکر سراسر ز جای • بفرمان سلطان کشور کشای
 از میمنه امیرزاده میرانشاه و امیر جهان شاه و شیخ ابراهیم
 و حاجی عبدالله عباس و سلطان سنجر حاجی سیف الدین
 و ظهیرن و مبشر و عمر تابان و پیر علی و دیگر امراء و از میسره
 امیرزاده شاهرخ و امیرزاده خلیل سلطان و امیر سلیمان شاه

ورستم طغی بوغا و علی سلطان و دیگر نوپینان با اتفاق جمله
گرفتند و مجموع عساکر گودون مآثر لجام ریز بر مخالفان
تا ختند و نیران صحاربه و قتال بذوعی اشتعال یافت که بی
مبالغه جنگ بزرگ ایرانیان و تورانیان در نظر روزگار خوار
نست و داستان هفت خوان رستم و اسفند یار را اعتبار نماند *

* بیت *

- * دلیران ایران و توران سپاه *
- * گرفتند بر لشکر روم راه *
- * چنان تیز شد آتش کارزار *
- * که می خواست گودون بجان زینهار *
- * ز بس خون رومی دران ترک و قاز *
- * هزار اطلس رومی افکنده باز *
- * غریب کورگه بدرید گوش *
- * بها اندر افتاده سرها بدوش *
- * زبانگ سپه گوشها خیره شد *
- * ز گرد سپه^{۱)} چشمها نیره شد *
- * نوگفتی که دریا بجوش آمد است *
- * نهنگ دژم درخروش آمد است *
- * ز بس کشته افتاد در دشت کین *

(۱) در بعض نسخه بجای - سپه چشمها - (هیونان جهان) دیده شد *

- * زمین پشته شد تا بچرخ برین *
- * جهان گشت دریا کران تا کران *
- * زبس خون که از کشتگان شد روان *
- * گروهی بدادند سر در ستیز *
- * گروهی نهادند رو در گریز *

و در آن زمان که امیرزاده محمد سلطان برنغار دشمن را براند
شش قوشون لشکرشاهزاده ببالاتی تلی که محل ایشان بود
برآمدند و ایلدوم بایزید بالشکر قول متوجه آن محل شد
و سپاه شاهزاده را از آن بلندی رانده بجای ایشان برآمد
و ایشان چون بشاهزاده پیوستند باز روی جلاوت بجانب
مخالف آورده جنگ را آماده بایستادند و چون ایلدوم
بایزید بر آن پشته اطراف لشکر خود را احتیاط کرد و میمنه
و میسر را شکسته و پراکنده یافت حیرت برد غالب آمد و از
سپاه برنغار و جرنغار او که متفرق شده بودند جمعی از پیاده
و سوار پیش او جمع آمدند حضرت صاحب قران با امیرزاده
شاهرخ روی نیروی دولت قاهره بقصد قیصر آورده هامون
فرد همایون نبرد را براندند و امیرزاده میرانشاه نیز با امرا و
برنغار و امیرزاده سلطان حسین و امیر سلیمان شاه از جرنغار
متوجه شدند و مجموع سپاه از اطراف روی باس شدید
بایلدوم بایزید نهاده او را و لشکرش را چون شکاری که بجرگه

در آید در میان گرفتند * • بیت *

* گرفتند شان یکسر اندر میان *

* سوارانِ قآنِ صاحبِ قران *

* چنان آتش افروخت از گرز و تیغ *

* که گفتی هوا کوه بار ز میخ *

قیصر بقیه روز بهر نوع که بود پای تجلد بفشرد و با بهادران سپاه خود را نگاه داشت و هنگام غروب آفتاب عنان از معرکه پیچیده از آن بالا فرود آمد و بضرورت روی اضطرار بصوب فرار نهاد عساکر گردون مآثر کوچه داده برایشان تیر باران کردند و بسیاری را بس خاک هلاک انداختند و ایلدرم با یزید بهزار مشقت از میان بدر رفت و فوجی از سپاه ظفر پناه بتکامشی هزیمت یافتگان روان شدند * • نظم *

بجستند گردانِ توران میان * همی تاخفتند از پی رومیان
بشمشیر نیز آتش افروختند * همه بوم و برشان همی سوختند
بسی رومیان در همی تاخفتند * درودشت ازیشان بهره‌اخذند
ز روم ز رومی بر آورده گرد * بگردون بر افشاندند گرد نبرد
و زبان روزگار از تلقین تقدیر پروردگار مصدوقه غلبت الروم
بر سپاه آن بلاد و دیار خواند و بیشتر گریختگان از تشنگی
فوت شدند چه آفتاب در ششم درجه اسد بود و هوا بغایت
گرم و در آن مرحله که ایشان بوزمگاه راندند آب نبود *

* بیت *

* هر کس که ز آب تیغِ گردان جان برد *

* در حسرتِ آبِ جهان شیرین بسپرد *

و چون نسیم فتح و ظفر از مهب تا یسد ملک اکبر هر پرچم را ایت
سعادت پیکر وزید صاحب قران گیتی ستان موبد و مظفر
از انجا بازگشته باردوی همایون فرود آمد و وظایف شکر
و سپاس آفریدگار که انوار فتح و فیروزی از نیر عون و عنایت
بی علت ار تابد و بس بادا رسانید *

* نظم *

* زمین شد ز رومی چون دریای نیل *

* جهان جوی با تیغ و کُوپال و پیل *

* به پیروزی از رومیان گشت باز *

* باردوی فرخنده آمد فراز *

* بسی آفرین خواند بر کوه گار *

* کز د گشت بر دشمنان کامگار *

شاهزادگان و امراء جمع آمده بعزملازمت نایز گشتند و
زانروزه بتهنیت فتح و اقامت رسم نثار قیام نمودند و روز جمعه
نوزدهم ذی الحجه سنه (اربع و ثمانمائه) بود موافق ایت نیل
که خطیب نایب آسمانی خطبه این فتح نامی بنام اقبال
حضرت صاحب قرانی بخواند و **لله الحمد و الامنه ***

گفتار در گرفتن لشکر منصور قیصر روم را

و آوردن او بدرگاه شاه مظفرلوا

از عساکر فیروزی آثار که بتگامشی در عقب گریختگان
 رفته بودند سلطان محمود خان باید درم بایزید رسید و او را
 دستگیر کرده در زمان پیش حضرت صاحب قران گیتی ستان
 فرستان چون ادلیاء دولت بخاود موسوم قیصر روم را
 دست بسته خفتن گاه بدرگاه عالم پناه آوردند عرق مکارم
 پادشاهانه در حرکت آمد و حامی عاطفت فرمان داد
 که او را دست کشاده بحرمت در آورند و چون بعزت لاقی
 استسعاد یافت مورد او را باعزاز و اکرام تلقی فرموده
 نزدیک خود بنشانند و بر سبیل معاینه بطریق رفیق و مجامله
 بر زبان نوادر بیان جواهر فشان راند که هر چند احوال عالم
 مطلقا با ارادت و قدرت پروردگار است و هیچ کس را بحقیقت
 اختیار و اقتداری نیست لیکن از روی انصاف و راستی
 این بود که ترا پیش آمده خود با خود کرده • • • بیت •
 اگر بار خار است خود کشته • و اگر پرنیان است خود رشته
 بارها پای از حد خود بیرون نهاده هوا بران داشتی که
 روی کین بانقمام تو آورم و از برای مصلحت غزو کفار که
 درین دیار بآن قیام می نمایند تحمل کردم و آنچه وظیفه

معلمانی و خیراندیشی باشد از مدارا و سازگاری با تو
 بتقدیم رسانیدم و در خاطر داشتم که چون نصیحت بشنوی
 و از در متابعت و انقیاد در آئی ترا مددها کنم و بهره
 احتیاج افند از مال و لشکر مساعدت نمایم تا از سر تمکین و
 استعلاء باقامت مراسم غزا اشتغال توانی نمود و بتیغ جهاد
 شوکتِ شرک بی دینان از اطراف و اکفاف دیار اسلام
 توانی درود و برسبیل آزمایش از تو التماس کردم که قلعه
 کماخ تسلیم نمایی و متعلقان طهرتن را روانه کنی و قرا یوسف
 ترکمان را از مملکت خود برانی و معتمدی دانسته را بفرستی
 که عهد و پیمان میسان ما موکد گرداند و بدین جزویات
 مضایقه کردی و سرکشی و عناد پیش گرفتی تا قضیه باین
 انجامید با این همه همگنان و معلوم است که اگر حال برعکس
 بودی و این قدرت و استیلاء که حضرت عزت مرا اوزانی
 داشته ترا دست داده بودی بر من و بر لشکر من این زمان
 چها گذشتی اما بشکرانه نصرت و فیروزی که از عنایت و
 رحمت حق مرا روزی شده درباره تو و مردم تو جز نکوئی
 نخواهم کرد خاطر آسوده دار آیدرم باینزید در مقام خجالت
 و انفعال بزرگت و تقصیر خود معترف شد و گفت در واقع
 خطا کردم نه سخن صاحب قرانی چون شما نشنیدم لاجرم
 سزای خود دیدم اگر عفو پادشاهانه گناه مرا ببخشند من و

فرزندان من تا زنده باشیم از جاده خدمتگاری و فرمان برداری پای بیرون نه نهیم صاحب قران دریاتوال او را خلعت خسروانه پوشانید و بصرفه استمالت و نوازش ایمن و امیدوار گردانید قیصر چون آن مکارم اخلاق مشاهده کرد بعد از اداء دعا و ثنا عرضه داشت که فرزند انم موسی و مصطفی در جنگ همراه من بودند خاطر من متعلق ایشان است اگر فرمان عالی نفاذ یابد تا نفحص حال ایشان کرده اگر زنده باشند به بقعه رسانند ضمیمه دیگر الطاف باشد حکم جهان مطاع صادر گشت و توابعیان در زمان بچست رجوع ایشان روان شدند و بعد از چند روز موسی را یافته پیش حضرت صاحب قران آوردند مرحمت پادشاهانه او را بخلعت خاص اختصاص بخشیده پیش پدر فرستاد و از برای او خرگاهی خسروانه بنزد یک منزل همایون مرتب داشته بودند و حسن برلاس و بایزید چمپائی بر حسب فرمان بمحافظت و مراقبت احوال او قیام می نمودند *

* بیت *

این است کمال کامگاری * دین پروری و بزرگواری
و مناسب کلام درین مقام عنان جوده خوش خرام خامه را
بصوب ثبت اثری از آثار خیر الانام علیه الصلوة والسلام
انعطاف میدهد که در روز فتح مکه بهر دو دست مبارک

در حلقه در کعبه معظمه بگرفت و با آواز بلند فرمود که الحمد لله الذي صدق وعده ونصر عبده واعز جنده و هزم الاحزاب وحده ولا شيء بعدة یعنی شکر و سپاس آن خدائی را که راست گردانید و عده خود را و یاری داد بقده خود را و غلبه بخشید لشکر خود را و بگریزانید گروههای مختلف مخالف را به تنهایی چه بحقیقت هیچ نیست که اثری از او بظهور آید بغير از او و بعد از آن باهل مکه خطاب فرمود بطریق سوال که ما ذا ترون انی فاعل بکم الیوم یعنی چون می بینید و چه گمان می برید که من باشم بکم امروز ایشان کمال کرم آن حضرت می دانستند گفتند اخ کریم و ابن اخ کریم و الکریم اذا قدر غفر کریمی و کریم زاده و کریم چون دست یابد گناه بخشش حضرت رسالت پناه ختمی - علیه افضل الصلوات و اکمل التمجیلات فرمود من شمارا همان می گویم که یوسف علیه السلام با برادران جفاکار گفت لا تثویب علیکم الیوم یغفر الله لکم و هو ارحم الراحمین هیچ ملامت و سرزنش نیست بر شما امروز بیامرزد خدای تعالی شمارا و او ارحم الراحمین است لا جرم از میامین محتاسن افعال و اقوال آن موبد بی همال که مذکور مکارم اخلاق سرور آفرینش علی الاطلاق می شد همچنانکه آل و عترت طاهره او علیه و علیهم الصلوة والسلام

از میان سایر شعب و قبایل بنی آدم بمزید شرف و سیادت
 اختصاص دارند اولاد واسبساط دودمان صاحب قرآن
 آخر الزمان نیز از دیگر اعقاب و اخلاف ملوک و پادشاهان
 از اعظم سلاطین و جهانداران که در هر عصر و اوان بوده اند
 و کیفیت احوال و اوضاع ایشان از خصوص ایامه تاریخ معلوم
 میشود و بالسنه و افواه عالمیان مذکور است بفتون مفاخر
 و مزایا بفضل الله تبارک و تعالی ممتازند و مستثنی *

* نظم *

- * بتخصیص آنکه نگزید از سعادت *
- * جز اخلاق نبوی آیین و عادت *
- * جهانبانی که مقصود از جهان اوست *
- * بهین گوهر ز کان کن نکان اوست *
- * بتسن زیب سریر پادشاهی *
- * بجهان گنجور اسرار الهی *
- * دلش دریا و موجش فیض احسان *
- * کفش ابر و عطای عام باران *
- * ز باران عطایش کشت امید *
- * چو شاخ دولت از نازه جاوید *
- * بیانش منبع انهار توفیق *
- * زبانش مطلع انوار تحقیق *

- * بدولت ملک و دین را داد داد *
- * بفکرت مشکل گردون کشاده *
- * بقدرت ملک جم زیر نگینش *
- * بهمت^(۱) بحر و کان در آستینش *
- * سپهر از حشمت او شرم ساری *
- * جهان ز اقطاع جاهش خشک زاری *
- * ز قصر قدر او ایوان کیوان *
- * و ثاقبی مسکن هندوی دربان *
- * جهاندار جوان بخت جهانگیر *
- * که از بختش جوان شد عالم پیر *
- * مغیبت الدین ابرالفتح آنکه خورشید *
- * برویش کرد روشن چشم امید *
- * ازین برتر نیابد مدحتی کس *
- * که ابراهیم سلطان گوید و بس *
- * مثل نشنیدند از پیر دانا *
- * همی^(۲) گفتی چو گفتی مصطفی را *
- * باین لطف و کمال و دانش و داد *
- * نه پندارم که باشد آدمی زاد *

(۱) در بعض نسخه بجای آن مصراع این مصراع است (بحشمت شاه
 اسکندر کبیش) * (۲) در پنج نسخه بجای - همی - (همه) دیده شد *

- * چگویم درِ وصفش سفتندی نیست *
- * سخن زان سوی امکان گفتندی نیست *
- * خرد پیشِ دلِ هشیار او مست *
- * فلک با کاخِ قدرش غرقهٔ پست *
- * ظفر خیلِ سپاهش را طلایه *
- * لَوای جیش او را فتح سایه *
- * ز بحرِ همتش گردونِ حبّابی *
- * جهان در برِ برِ او ^{سازد} سرابی *
- * چو کلکش مشک میساید بکافور *
- * کشد نیل از برای چشم بد حور *
- * نهالِ خامه اش ز ابو گهر بار *
- * بدیافِ دینِ گلِ وحی آورد بار *
- * نی کزوی چو ریزد شکر ^(۲) کام *
- * امیدِ خلق را شیرین شود کام *
- * ز بیمِ تیغ او بدخواه در خواب *
- * گره بیدند همه شب در گلو آب *
- * چو شمشیرش عدو را چاره سازد *
- * نه ندهساتن که جان هم پاره سازد *

(۱) در بعض نسخه بجای - بر بر او - (پرتو او چون) است * (۲) در بعض نسخه بجای - کام - (خام) و در بعض (جام) دیده شد *

- * کمان گریابد آن سهم از سعادت *
- * که یازد سوی او دستِ جلادت *
- * کمان نون بینی و زه دال الف تیر *
- * ندای فتح از آن گشته جهان گیر *
- * بهر مقصد که شد تیرش روانه *
- * نباشد مقلش غیر از نشانه *
- * بجز تیر قضا از شصت^(۱) تقدیر *
- * بدین سان بی خطا نکند کس تیر *
- * ثباتش کوه را در موقف جنگ *
- * جگر خون کرد و لعل ناب شد سنگ *
- * ثنایش هر چه زین منوال گویم *
- * بآب چاه روی ماه شویم *
- * کلام پست و قدرش بس بلند است *
- * تهی دستیم و کالا ارجمند است *
- * بسازم با دعا و آن هست کارم *
- * که آنرا چاره اخلاص است و دارم *
- * خدایا تا بود گاه انابت *
- * ز محتاجان دعا و زحق اجابت *

(۱) چنین است در جمیع نسخ موجوده لیکن بقایید لغت شست در اینجا بسین مهمله صحیح میشود نه بصاد مهمله کما لا یخفی *

- قرین استجابت باد بکسر •
- دعای دولت این داد گستر •
- همه کارش بکام از عون توفیق •
- درونش روشن از انوار تحقیق •
- جهان بادا بفر این جهان بان •
- صنّع چاردهان از عدل واحسان •

گفتار در فرستادن حضرت صاحب قران

لشکرها باطراف و اکناف مملکت روم

و فتح نامها به بلاد و امصار

ایران و توران

حضرت صاحب قران از آنجا کوچ کرده در زمان حفظ ذوالجلال روان شد و در مرغزار انکوریه بسعادت و اقبال نزل فرمود و یعقوب کونوال با اقدام تضرع و ابتهاال بیرون آمد و قلعه را به بندگان درگاه سپرد و او را بعلی سلطان تواجی سپردند و عمال دیوان بر حسب فرمان بتوجیه و تحصیل مال امانی انکوریه قیام نمودند و آن را حاصل کرده بخزانة عامرة رسانیدند چون خاطر انور از محاربه قیصر بنوعی که مقور و محروم گشت فراغ یافت فرمان قضا جریان بفقان پیوست که امیرزاده محمد سلطان بجانب دست راست برسا که تختگاه روم بود

روانه گردد و امیرزاده ابابکر و امیرجهان شاه و امیر شیخ نورالدین و امیرسونجک و دیگر امراء نومان ملازم رکاب او باشند و فرمود که امیر شیخ نورالدین در برسا ب ضبط اموال و خزاین آنجا قیام نماید و شاهزاده و امراء تا کنار آب اسریقه که بغار اسکندر مشهور است تاخت کفند و امیرزاده سلطان حسین و امیرزاده اسکندر و امیر سلیمان شاه و رستم طغی بوغا و سید خواجه شیخ عالی بهادر و پیر علی سکرزود دیگر امراء را بطرف قونیه و آق شهر و قراحصار و علانیه و عدالیه فرستاد و اشارت علیه صادر گشت که فتح نامهها قلمی گردد منشیان بلاغت شعار و دبیران براءت آثار مثل مولانا شمس الدین منشی و دیگر کتّاب فصاحت و تار بدایع نکار ظفر نامهها بپرداختند و بمجموع ممالک ایوان و توران روان ساختند فتح نامه بسلطانیه پیش حضرات عالیات ارسال رفت و یکی بتخت گاه سمرقند پیش امیرزاده عمر و یکی بجانب کابل و زاول و هند پیش امیرزاده پیر محمد جهانگیر و یکی بتخت فارس پیش امیرزاده رستم و همچنین بترکستان و کاشغر و ختن و بدخشان و خراسان و خوارزم و مازندران و طبرستان و گیلان و آذربایجان و عراق عرب و عجم و کرمان و گچ و مکران و سیستان و سایر بلاد بروبحر فلاح نامهها فرستادند • • بیت •

بهر سو نوید و سوار و هیون • همی رفت با نامه در همنون

و از جمله چون بشارت آن فتح ارجمند بدان العباده یزد رسید
 خواجه غیاث الدین سمغانی که در آن سال از قبل دیوان
 اعلیٰ بضبط مال آنجا آمده بود ^(۱) قیمی در عین بازار شهر
 میساخت و از جهت ورود آن خبر آن را در الفتح نام شد
 و بدان اشتهار یافت و بی تکلف بزازخانه بآن تکلف و آیین
 در تمام روی زمین نیست و حکم واجب الامثال صدور
 پذیرفت که امیرزاده خلیل سلطان بالشکری متوجه صوب
 سمرقند شود و بسرحد ترکستان رود و بمحافظت آن سوز مراسم
 صرامت و نطق بتقدیم رساند و از امراء امیرمبشر و دولت
 تهور تواجی بملازمت مرکب او مامور بودند و چون امیر
 آقبرغا در هرات بجوار رحمت حق پیوسته بود فرمان شد
 که امیرضراب نیز باشاهزاده تا خراسان بروند و همانجا
 توقف نماید و فرموده بنفاد پیوست و صاحب قران کامگار
 بعون تابد پروردگار از انکوریه نهضت فرمود و بشش منزل
 بسوزی حصار فرمود و بیالای حصار برآمده اطراف آن را
 بنظر احتیاط در آورد و مرغزار آنجا از فرنزول همایون رشک
 سپهر فیروزه حصار گشت و در اثناء این احوال امیرزاده
 شاهرخ را با ده تومان لشکر جرنغار ^(۲) بجانب کول حصار و

(۱) در بعض نسخه بجای - قیمی - (بزازخانه) است * (۲) در

بعض کتاب بجای - جرنغار - (جرنغار) است *